

# هنر پلاستیک

انسان تا با بر سفاک خاک نهاده و از نیستان خویش جدا افتاده با هنر و تمامی زوایا و مداراتش همسایه گشته است چه معتقد بوده فطرت پاک ویی آرایش او را اگر نگوییم تنها به وسیله هنر - که یاد کردی از صفات جمالیه پروردگار است - بل یکی از وسایل ارتباط با عالم معنا و ماوراء الطبیعت است که می تواند بسوی پروردگارش رجعت دهد.

و از آنجا که بمدلول ، « فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله » در لحظه لحظه های هنر آفرینی اش حضور ناب خدا را نفس کشیده است اما بهرور زمان کرد و غبارهای خیانت و انانیت و خواهشهای مادی فطرت خدایی او را آتچنان که می بایست چونان آئینه ای تجلی گاه همه توجیحات به حضرت باری تعالی قرار دهد، نگذاشته است چنین تبلوری را نمایان سازد و این نه تنها در هنر عامه - که مورد بحث ماست - که در هنر خاصه به تحقیق چشم می زنیم ولی آنچه که مشهود است با همه این موانع باز هم ذکر جمال خدا در هنر مردم متجلی است و کی متأسفانه بخاطر همان غفلتها در جای جای این هنر نمایاها و با بعضی از شاخه های آن با خرافات و یا اندیشه های سحرانه و واهی و گاهی چند خدایی سواجیهیم و همین سبب می شود که تحقیق و پژوهشی سترگ را در این مقوله آغاز کنیم تا این خرافات و اوهام را که در طول سالیان بعلت کفر و الحاد و بیخبری از یاد پروردگار در آن چهره نموده است، بزدا کنیم .

و هنر اصیل توده مردم را بر جایگاه اصلی خود بنشانیم.

برای دستیابی بدین سهم ، نخست شناخت دقیقی این نابسامانیها لازم است چه اگر از پدیده ای شناخت نداشته باشیم می شکیم نمی توانیم آنرا چنانکه باید در خدمت اهداف متعالی قرار دهیم لذا در این رابطه است که « فصلنامه هنر » نخستین گام را در راه شناختش این هنر مظلوم - هنر عامه - برداشته است . شاید خواهید گفت کارتان ضعیفی دارد کسه می گوئیم باید پادمان باشد که این از نخستین گامهایی است که در راه چنین عرفانی برداشته می شود. و بمدلول : « ما لا یدرك كلة لا یترك كلة » می بایست بدین سهم می پرداختیم و می بنیید با آرزوی توفیق از پروردگار و توکل بر او این گام را برداشته ایم.

والله هادی الی سبیل الرشاد

## پایگاه هنرهای تجسمی

## در باورهای عامه

جابر عناصری

هر دم از روی تو نقشی زدم راه خیال

تو چه دانی که در این پرده چه ها می بینم

متن گفتار امروز من، عبارت دیگر محتوای همدلی و همزبانی من با شما، عبارت است از پایگاه هنرهای تجسمی در باورهای عامه، یعنی نقشی که هنرهای تصویری و ترسیمی و تجسمی در زندگی مردم عادی دارد. غرض ما از کلمه « عامه » یعنی توده مردم و منظور از « باورهای عامه » یعنی نحوه اندیشه انسان عامی. دلسپردگیها و دل بستگیهایش بانجام بعضی امور و پرهیز و دوری جستن هایش از انجام برخی دیگر. بمعنای وسیع کلمه، ما از فرهنگ مردم و جامعه شناسی عوام گفتگویی در پیش داریم و اینکه به چه نحو « هنر » در فرهنگ مردم پایگاهی و نقشی می یابد.

مقدمه باید گفت که هنر بر دو قسم است:

هنر عامه

هنر خاصه

هنر عامه یعنی تجلی ذوق و فکر و احساس انسان عامی بصورت آثار هنری بدون هیچ تکلف و در نهایت ساده اندیشی. هنری که بر واقع گرایی و بی پیرایگی و اندیشه جمعی استوار است.

هنر خاصه یعنی هنر پیچیده، هنر تفاخر به مکتبها و سبکها. هنر قراردادی و واقع گریز که بر اندیشه و خصلت فردی و سلیقه شخصی متکی است. آنچه در پیش رو داریم، بحث از هنر عامه است که اینک تصور شود که هنر عامه متکی به سبکی نیست و مکتبی نمی شناسد بلکه منظور اینست که هنر عامه عموماً، غیر مدون است. شعرش سینه بسینه از گذشتگان بروزگار ما رسیده است.

شاعران این اشعار غالباً گمنام بوده اند. حکاکان و سنگتراشان و حجاران و پیکر سازان و غیره نمونه ای از کار خود را و زاویه ای از نگارینه های خویش را بی هیچ امضائی برای ما بیادگار گذاشته اند و اصولاً خاصیت هنر عامه همین است و دلیل ماندگاری و جاودانگیش همین گریز از تفرد و تشریفات است.

عامه هنر را در بند نمی کند سبکی را بر سبکی رجحان نمیدهد. گاهی طبیعت گراست زمانی واقع گرا و گاه دیگر به تمثیل و استعاره و رمز و اشاره مقصود خود را عنوان میکند و زمانی هیچ قافیه ای نیاندیشیده و هر چه از دل تنگش گذشته است در قالب شعر یا بصورت نقش و نگار بازگو کرده است.

از دیدگاه جامعه شناسی هنر، هنر عامه انضمامی است و کمتر به انتزاعی بودن می اندیشد، هنر عامه در تار و پود اجتماع جای دارد. شعرهایش سرود خوانی و هماوانی برای جستجوی راز طبیعت و برکت خواهی است. مجسمه هایش واسطه ای برای نمایش تمنای او جهت باران خواهی و نعمت طلبی و موسیقی عامیانه اش وسیله ای برای شفا و نجات از مکر و حیل شیاطین جای خوش کرده در اندام بیماران. وسیله ای نه برای عیش و طرب بلکه راهی برای چاره یابی بمنظور مداوای روحی جان خستگان.

انسان نخستین به چه سان میتواند آهوی گریز پای دشت و دمن را در صیدگاه بدام اندازد تا قوتی و غذائی از گوشت او و تن پوشی و لباسی از پوست آن حیوان برای خویشتن بسازد و از شاخش پیکانها و جنگ افزارهای کوچک تهیه کند؟

رمندگی صفت آهوست. باید از تک و

پو بازش دارد. ولی بچه وسیله‌ای؟ تصویری از آن حیوان را بر دیواره غارها باید کشید و با نیزه‌ای قلب این تصویر را درید تا شاید بدین شیوه آهوی تیزپا را از حرکت بازداشت و در دام نگاهش داشت.

و اگر قحطی و خشکسالی مرغزارها را بخشکی کشاند و درکنار آبشخورها، آهوان را به تشنه‌کامی بدست مرگ سپرد و انسان گرسنه و خسته را از این قوت خدادادی محروم کرد، مجسمه‌ای از این حیوان نجیب را باید ساخت و درکنار اجاقگاه برگرد مجسمه رقص شکار انجام داد و روح حیوان را شایان نمود و خاطرۀ گشت و گذارش را در علفزارها گرامی داشت. نقشی از این حیوان را بر دیوارهای چادر ساخته شده از پوستین آن حیوان نگاشت و تصویرش را بر بیرق‌های قبایل گذاشت.

اگر دریا بی‌مهری کرد و آبشارها و رودخانه‌های خروشان، انسان مبهوت و حیوان را در کام خویش کشید و مرغ طوفان‌زا نوای شوم سرداد صورتکی (ماسک و نقاب) باید ساخت و بر چهره گذاشت و از مرغ طوفان استمداد کرد که بادبانهای زورق‌های آنها را برافرازد و بساحل سلامت هدایتش کند. در عوض باید پیکره‌ها و مجسمه‌های کوچکی بشکل انسان بدو بارمغان سپرد تا نوای شوم مرگ سر ندهد و دست از سر انسان آشفته‌حال بردارد.

این پندارها جملگی به سرانجامی می‌رسد به تصویرگری و پیکره‌سازی و نقاشی و شعر و غیره. پس انسان عامی و ساده‌اندیش بر جایگاه رفیعی نمی‌نشیند که همگان دستش را ببوسند و هنرش را تحسین کنند بلکه انسان

هنرمند در جامعه نخستین همپای دیگران در مراسم جشن و سرور و سوگ و عزا و شکار و باران خواهی، و برکت طلبی شرکت میکند و با هنرش در قالب شعر و گفتار یا مجسمه‌سازی و صورتک بردازی و غیره - باین جشن و سرورها یا سوگ و اندوه‌ها رونق می‌بخشد.

بیائید به غار انسان ابتدائی بازگردیم و لختی با او درکنار آتش بنشینیم و درباره رسوم و باورها و هنر و فن و عملکردهایشان با او سخن گوئیم.

بیائید از او بپرسیم که آیا آنچه درباره او حدس زده‌ایم درست است و آیا منظور او را از تصاویری که بر دیوارهای غار، بر قطعه‌های استخوانی و شاخی کشیده است، دانسته‌ایم؟

ولی چگونه میتوان ساکنان خاموش غارها را به سخن گوئی واداشت و از آنان تمنا کرد که در باره تمناهایشان از آسمان برای ریزش باران با ما سخن بگویند. از صورتک‌هایشان بگویند که در اجرای هر رسم و آئینی، صورتک خاصی بر چهره می‌زدند. چگونه مجسمه‌ای را بعنوان بت و صنم می‌پرستیدند و چه سان با رنگهای مختلف تن خویش را برای مراسم سوگواری و شادی یا گذر از این عالم- رنگین میکردند و چگونه مهره‌های رنگی می‌ساخته‌اند و هر یک را علامتی برای دفع شر یا جلب محبت قرار میداده‌اند و...

دیر گاهی است که خاکستر اجاق انسان ابتدائی با باد زمان پراکنده و اثر استخوانهای مردمی که درکنار اجاق‌ها با سنگ و شاخ ابزار می‌ساختند و از پوست

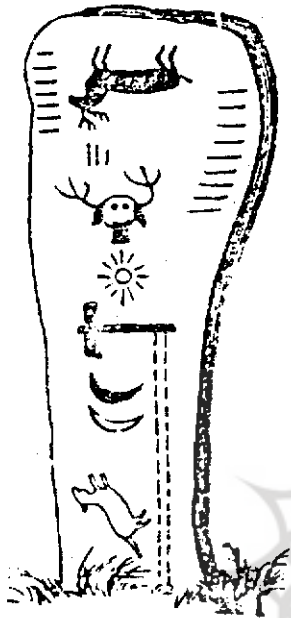


حیوانات جامه می‌دوختند ، پوسیده و خاک  
 گردیده است، انسان ابتدائی و ساده‌اندیش  
 از میان ما رفته اما خوشبختانه آثار او در واژه ،  
 واژه‌ی مناجات‌ها و دعاها در سینه‌ی ستر کشاورزان  
 و کوه‌نشینان و ریه‌گردانان باقی مانده‌است .  
 دفتر پراکنده‌ی خاطرات این انسان ابتدائی  
 و دانستی‌ها و آگاهی‌هایش در باره طبیعت  
 و ماوراء طبیعت و شیوه‌های صنعتگری و هنر-  
 مندیش، بدست مردم ساده‌اندیش و گریزان  
 از تشریفات - منظم و سینه به سینه از نسلی به  
 نسلی به یادگار به ما رسیده است و در چهارچوب  
 فرهنگ مردم از افسانه‌ها و قصص گرفته تا  
 نقلی و داستانی‌ها و نمایش‌های عامیانه  
 و موسیقی بومی و سنتی و پیکره‌سازی و ترانه‌های  
 محلی و عزاها و راز و نیاز با معبود یکتا و غیره .  
 حدیث پرمایه‌ی زندگی روزمره‌ی انسان عامی بازگو  
 گردیده است. در هر ورقی که برد دفتر قطور فرهنگ

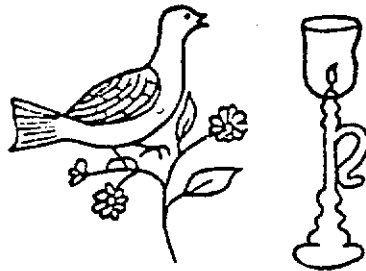
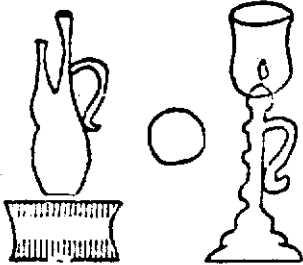
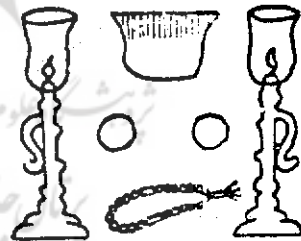
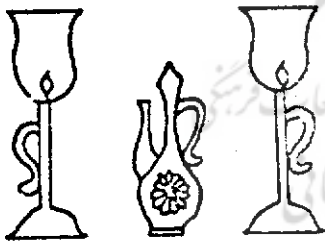
عامیانه زده میشود نقش زندگی منقش است .  
 چالش با مرگ و گرسنگی و مرض و بیچارگی نمایان  
 است و هم آغوشی با طبیعت و چاره‌اندیشی برای دوام  
 بقا و حفظ وجود از یکسو و تعالی زندگی و شیوه‌های  
 تعاون و هم‌رهی و جستجو برای پیدا کردن خدائی  
 قابل پرستش و منزه از هر عیب و نقص از سوی دیگر  
 آشکار است. و جملگی در آثار هنری عوام  
 متجلی چرا که هنر زبان گویای مردم است و  
 وسیله‌ی سبک جانی و رفع تن‌خستگی او .  
 زبان خشکیده در کام انسان عامی به تفنن  
 به سرود و ترانه و خواندن شعر نمی‌چرخد.  
 تا دردی نباشد و اشکی بر گوشه‌ی چشمی نشیند  
 سخن برشته نظم کشیده نمیشود. تا سوگ  
 و یادی و یادبودی در پیش نباشد پیکره‌ای  
 و بنای یادبودی ساخته نمیشود تا حادثه‌ای  
 رخ ندهد و تجدید نمایش آن حادثه در قالب

نمایشهای سیدانی و قبیله‌ای انجام نمی‌یابد تا سروقامتی به حسرت از این عالم فانی به وادی زندگان همیشه نرود، نقش «سرو» بشانۀ برومندی و جوانیش و بلندبالائی و شادایش بر سنگ مزارش نقش نمی‌گردد.

در فرهنگ مردم عادی و در جوامع سنتی هنر قیمتی ندارد چراکه قیمتی برای پرداخت آن متصور نیست. چوب حراج هنر عوام در سوقها و گذرگاهها به ارزان بهائی - زده نمی‌شود. کدامین نقشی جاودانی تر و گران‌تر از نقشی است که آن دخترک کاشانی در وطن ما با دست‌های پینه‌بسته‌اش وبا انگشتان خون‌چکیده‌اش بر قالی کوچکی استوار میکنند. قالی کوچکی که برسم جهیزیه هم‌رهش خواهد بود. بر صفحه منقش این قالی حدیث دلدادگیش و باورها و معتقداتش و رنج و مشقت ناشی از هجران و دوری از هم‌رهش و چشم‌انتظاریش برای بازگشت او - همسری و



تصاویر روی سنگ قبر بك رهبر سرح بوس

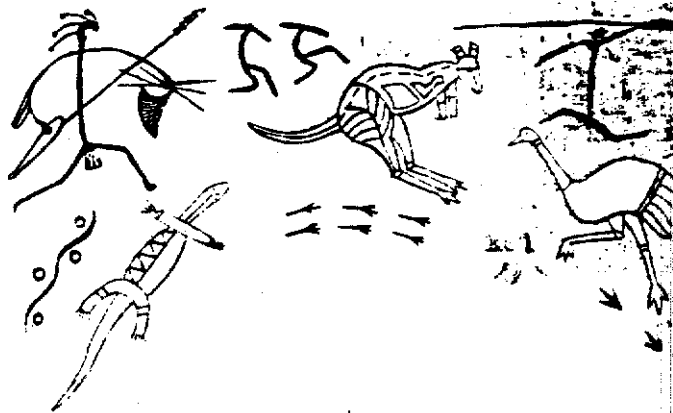


خطوط هندسی بر روی چرم، زمان بافتن نقش- های نمادین و غیره مقصدی را بیان میدارد و رمزی و رازی را آشکار میسازد. وقتی سیاهی برسم تفنن و گشت و گذار در یک جامعه بومی و کوچکی در افریقا به نظاره کار حجاران و پیکر سازان پرداخته بود و سرودخوانی آنها را شنیده بود. در عجب آمده بود که پتکها را چه سان از دل و جان بر سنگ و چوب میزدند و تصنیفها را از عمق جان میخواندند. و وقتی از یکی پرسیده بود به چه کاری اشتغال داری؟ جواب شنیده بود که درد و رنج قوم را در قالب ترانهها بر چوب و سنگ می نشانم. برخی از مجسمه های ساخته شده توسط مردم را نمیتوان از نظر «زیبائی شناسی» زیبا دانست. باین همه آنها گاهی ما رایش از یک مجسمه ساخته و پرداخته شده بدست هنرمندی صاحب نام تحت تأثیر قرار میدهند زیرا این آثار هنری بنا به قصد و نیتی که در ساختن آن بکار رفته میتواند جالب باشد.

اثر هنری «هرچه باشد» در نزد عامه روزنه ای تلقی میشود که میتوان از وراء آن افق نامحدود، کیهان را نگریست و در این پرده هزار نقش، نقشها دید و رازهای نهفته را نگریست:

هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال  
توجه دانی که در این پرده چه ها می بینم

به حدیث انسان ابتدائی برگردیم و در لابلای خاکستر اجاقهایشان به گرمی گفتار- شان گوش فرا دهیم که معصومانه بر تکه- چوبی یا بر تخته سنگی یا استخوان بازمانده از حیوان شکارگشته ای داستان زندگی و آثاری از هنرمندیش و گوشه هائی از باورها



همپائی با نامزد نظر کرده اش و آرزوهای آینده اش متجلی است. راستی به چه قیمتی میتوان این قالی را خرید و دریافت نیامد که تار و پود شعر گونه اش را بزیبر پای اهل تشریفات بیاندازی و آنها حتی گوشه چشمی هم بر هزاران خاطره نقش بسته بر آن نیندازند. اینجاست که باید گفت منظور و مقصودی که هنر خواص از واژه های «هنر» و هنرمند دارد با نحوه درك سنتی مردم عادی و عامی مطابقت ندارد.

هنر مردمی از زندگی جدا نیست بلکه بافته شده در متن اصلی زندگیست، در چنین فرهنگی ( فرهنگ مردم ) و جامعه ای ( جامعه سنتی ) هنرمند در حال تراشیدن مجسمه و پرداخت آن، بهنگام ملیله دوزی و یا ترسیم

سرانجام به آستانه تاریخ میرسیم. تاریخ -  
نویسی با تصویرنگاری آغاز میگردد و یکی از  
نمونه‌های قابل ذکر ومورد نظر صفحه‌ای بوده  
است که تاریخ حیات انسان، ایام شادمانی  
و روزگار ناخوشی هایش - حرفه و پیشه‌اش -



بر آن نفرگردیده است. صفحه‌ای بنام «سنگ»  
مزار» که میتوان نخستین کتابهای جهان  
دانست.

انسان تازنده بود برسینه سترکوهها  
آنچه برسرش آمده بود نگاشته بود. رقص

و معتقداتش را برای ما بازگو میکند در کجا و  
بیچه نحسو:

بر روی تخته سنگها ستیخ کوهها وبوسیله  
سنگ نقش‌ها و نقاشی‌های حک‌گشته برسنگها .  
چه کسانی این نقوش را در سنگها آفریده‌اند  
این حکاکی و نقاشی‌های آمده بر سنگ، چه  
رازهایی را برملا میکنند؟ در بسیاری از موارد  
این سنگ نقش‌ها، تشریح بصری یک فریافت  
است و اغلب با حساسیتی خاص و هنرمندانه  
شکل گرفته‌اند. برخی از این سنگ نقش‌ها  
نمایانگر مراسم مذهبی، جشن‌ها و پایکوبی‌ها  
و شکار و دیگر رویدادهای زندگی اولیه است.  
این سنگ نقش‌ها، دریچه‌ایست به گذشته و  
به باورها و هنرهای اقوام گذشته و نباید آنها  
را دست کم گرفت. سرخ پوستان را بنگرید  
باین فرزندان معصوم و آواره طبیعت نظاره  
کنید و ببینید که در سنگ نقش‌های خود چه  
داستانها و افسانه‌ها سر میدهند.

در این سنگ نقش‌ها، مار بعنوان مظهر  
آب یا باروری نموده شده است و عقاب بعنوان  
سمبل قدرت، یوزپلنگ با آرواره و پاهای اغراق  
شده، نمایی از شجاعت. مهارت این هنرمندان  
در رنگ آمیزی نقش‌های نقر شده بر روی سنگ  
ها غیر قابل باور کردن است. قدرت ایسن  
هنرمندان در تلفیق رنگ، طرح وزمینة پردازی  
خارق‌العاده است. و اگر از ایشان پیرسی که  
تصور شما از رنگ چیست و به چه سان در  
پندار خویش تصویری از رنگ دارید؟ خواهند  
گفت که :

پرنده سینه سرخ رنگ خویش از خورشید در حال طلوع  
پرنده آبی از آسمان نیلگون  
وطوطی از علفزار و برگ سبز درختان  
وطاووس، رنگ از رنگین کمان آسمان برگرفته است

ولختی آسوده و در کام مرگ افتاده است...  
 و آخر سر اینکه زمان را فتح کرده اند و اهل  
 یادگار گشته اند و آیندگان را هشدار داده اند.  
 بیجامعه خودی برگردیم و به فرهنگ مردم  
 و فرهنگ عامیانه ایران نظری بیفکنیم و گوشه

رپایکوبی هایش را، عزاسو گواریهایش را ،  
 قحطی و خشکسالی و در بدر بدنبال صید  
 گشتن هایش را . و آنگاه که در صیدگاهی بزخم  
 گاو میش وحشی جان رارها کرده بود ، همپاها  
 و همرز هانش گودالی کنده و بیاد بود سنگ



چشمی به سنگ مزارهای نقشین بیاندازیم که :  
 از تن چو برفت جان پاک من وتو  
 خستی دونهند بر مغاک من وتو  
 و آنگه ز برای خشت گور دگران  
 در کالبدی کشند خاک من وتو

مزاری بر گور گاهش نهاده بودند و علائم و  
 تصاویر و نقش هائی بر آن رقم زده بودند که  
 فراموش نکنی و بدانی که هر یکی - هزار شیر  
 کشته - بر زیر این خاک خفته است. و یاشکار -  
 گری ورزیده کمان از دست بگوشه ای نهاده



اگر نوشته‌ای هم بر نقش و نگار چنان سنگ  
مزارهائی نیافزایند چه باك. نقش و نگار -  
خود گویاترین و همگانی‌ترین نوشته‌هاست.  
یعنی باورها و آرزوها و حتی شغل و پیشه او بر  
سنگ مزار حک میگردد.

نقش مهر و تسبیح علامت زهد و تقوی  
و نشانه پرهیزگاری و شانه علامت  
آراستگی و پیراستگی صاحب قبر است. شانه  
یکطرفه نشانه مرد بودن و شانه دو طرفه  
علامت زن بودن است. چکش و سندان نشان  
میدهد که صاحب قبر در زمان حیات آهنگری  
میکرده است و قیچی میرساند که وی شغل  
خیاطی داشته است. و برای مردم جامه دوزی  
میکرده است. تصویر لاله‌ای برگور او تصویر  
خیال انگیز تاییدن نور به قبر است و رهاندن  
او از ظلمتی که در اندرون خاک و تنگنای  
گور مرده را در برگرفته است. نقاشان عامی  
تصویر گلاب‌پاش بر سنگ مزارها حک میکنند  
تا در عالم خیال قبر عزیز نظر کرده‌ای را  
به بوی گلاب و عطر گل معطر سازند. بر سنگ  
مزار جوان ناکامی شاخه‌گلی نقش میزنند  
و بلبلی هم در کنار آن می‌تراشند که منقار  
از هم گشوده و مشغول نغمه‌سرائی است با این  
نقش که بازهم تجسم یک اندیشه است  
میخواهند بگویند که بلبل خاندان آنها هنوز  
از باغ زندگی گل‌مراد نچیده و از نخل حیات  
ثمر نگرفته است که دست اجل او را به زیر  
خاک تیره کشیده است.

بر این سنگ مزارها تصویر گلاب‌پاش  
و قندان و تصاویری از این قبیل نشانه‌میل

و چه ظریف و دلنشین - این هنرمندان  
برخاسته از قلب مردم - با اشعار عامیانه پرسوز  
و گدازی بی هیچ قافیه اندیشی حواشی سنگ مزارها  
را نقشین کرده‌اند و داستانها و باورهای انسان  
پرواز کرده به جهان دیگر را باز گفته‌اند.

آیا گذرتان بر گورستانهای دور افتاده  
روستاهاى غریب افتاده است؟ آیا گفت و  
شنودی با هنرمندان بومی و نقاشان محلی  
داشته‌اید؟ آیا تصویر سنگ مزارها را در  
عدسی دوربین‌هایتان انداخته‌اید؟

اگر نه پس به گفتار من گوش کنید که  
گفتار انسان وادی به وادی گشته‌ایست که  
ای بسا برای نظاره یک سنگ مزار نقشین  
پای پیاده فرسنگها راه را پیموده است و از  
نقش‌های این دفتر نقشین عبرت‌ها برگرفته  
است.

انسان تا زنده است دلش در گرو آرزوها  
و امیدهاست. اما این سپنج‌سرا حاجاتش را  
بر نمیآورد و غنچه‌های امیدهایش نشکفته  
پرپر میشود و بحسرت از این دارفانی چشم  
می‌پوشد.

تصویرگر عامی و نقاش زبردست قوم و  
قبیله تیشه برمیگردو اشک بر دیدگان می‌دواند  
و در حسرت دوست از دست رفته‌ای، نقش  
آرزو بر سنگ مزارش می‌نگارد:

گوئی من وتو دوشمع بودیم بهم  
کایام ترا بکشت و من می‌سوزم

بدین نحو احساسات و آرزوهای دست  
از جان شسته‌ای و بزیر خاک سیاه خفته‌ای به  
مجاز و استعاره بر سنگ مزارش حک میگردد.  
گوشه گوشه این سنگ مزارها چنان با گلبرگها  
و غنچه‌ها نقش میگردد که تو گوئی سنگتراش  
خواسته تا بوی گل از سنگ مزار برخیزد و

و عشق به زندگی است. هنرمندان عوام بر سنگ مزار یلان و پهلوانان تصویری از شیر قوی پنجه میکشند که یعنی حریف شیران بوده‌اند و هتاوردی نداشته‌اند و هزار شیر کشته و در بستر مرگ آرمیده‌اند.

این تصاویر کم کم به پیکره‌ها و مجسمه‌هایی از شیر تبدیل شده و بر روی مزارها جای خوش کرده‌اند. گاهی نقش تیروکمان و خنجر و سپر را بر سنگ مزارها خواهیم دید یعنی که صاحب قبر رزم‌آور بوده و یا به تمثیل میتوان گفت که به خنجر مزگان یار و به تیر کمان ابروی دلداری مرده است؛ بکش با تیر غمزه خوار و زارم بکش نقش کمان پس بر مزارم

نقش باز شکاری بر سنگ مزارها نشان از صید و صیادی و صیدگاه میدهد که صیادان بدنبال غزالان دشتها می‌گشته‌اند. تصویر یا مجسمه قوچ نیز بر سنگ مزارها علامتی از دلاوری صاحب قبر یا شغل و حرفه اوست که دامدار بوده و ربه‌گردانی میکرده است.

مردم نه فقط بر سنگ مزارها و پس از مردن عزیزی، نقوشی نقش میزنند بلکه در زمان حیات نیز با خالکوبی و کوبیدن خالهای آبی رنگ بر بدن خود، به پندار خود چشم زخم را دفع میکنند خالی از شاخه‌های گل در چانه و گردن و سینه در باورهای عامه نشان دفع نظر بد و چشم ناباب است. در میان عشایر لر در ایران زنها تصویری از خروس را در بدن خود خالکوبی میکنند چرا که خروس نشانه سعادت است و پیک شادمانی و مردها تصویر کژدم را که نشان نیروست و دافع چشم زخم. در میان عشایر بختیاری اغلب زنها هر کدام سه ستاره در چانه‌شان خالکوبی میکنند و یک خال در وسط پیشانی و چند خال در

پشت دستها و مردان خالی از یک غزال و نمائی از کوهستان بر بازوان میکوبند.

اگر به فرهنگ تطبیقی مراجعه کنیم نمونه‌های فراوانی از این قبیل یعنی از پایگاه هنرهای تجسمی در باورهای عوام و در فرهنگ عامیانه ملل مختلف خواهیم یافت. آیا هرگز داستان حنای سعادت را در

سرزمین هند شنیده‌اید و رمز و راز تصویری را که در مراسم شادمانی یا عزا با حنا بردست و پاهای زنان کشیده میشود نظاره کرده‌اید؟ داستان اینست که تصویری از حوادث

مربوط به فصول چهارگانه سال با سمبولهایش و تصویری از مراسم مختلف با حنا بر دست و پای زنان کشیده میشود. این تصاویر در

باورهای مردم راجستان - ایالتی در جنوب غربی هندوستان - دارای شگون است و خوش-

یمن میباشد. مردم راجستان باور دارند که هرچه سرخی حنا در کف دست یک زن پر

رنگ‌تر باشد شوهرش او را بیشتر دوست خواهد داشت. بموجب باورهای عامه، الهه لاکشمی

یا الهه بخت و اقبال، در این نقش‌ها جای دارد. برای یک زن داشتن یک خال حنائی

رنگ بر پیشانی نشانه اقبال است. همچنین هدیه کردن حنا به خدایان و الهه‌ها برای فرو-

نشاندن خشمشان یا خواستن حاجت از ایشان یا دور کردن ارواح خبیثه، شگون دارد. بر

تصاویر حنائی رنگ کف دست و پای زنان بسیاری از باورها و رسوم و اعتقادات عامه، نمایان

است در این تصاویر، نقش عقرب، نشانه عشق است. طوطی در این نقش پیک قهرمان زن

داستانهاست. طاووس که بخاطر زیبایی و گونه‌گونی رنگ پرهایش شهرت دارد، همدم

عزیز زنانی است که از شوهرانشان دور مانده‌اند همینطور در این نقش‌ها، تصاویری از وسایل

زندگی روزمره دیده میشود. باین ترتیب هنر  
حنابندی یک نقاشی حقیقی از زندگی مردم  
عادی و عاسی را عرضه میکند. همچنین  
دریچه‌ای بروی طرز فکر این مردم میگشاید.  
زیبائی و اعجاز و غنا و پرمعنی بودن  
نقش‌ها در ترانه زیبائی مجسم گشته است:  
... اینک

میخواهم آرزوی دلم را بروی برگ حنا نقاش کنم  
تا وقتی که او برای چیدن برگ حنا می‌آید،  
روی آنها دست بگذارد  
و پیام را درک کند و رازم را بداند.

گفته بودم که اشکال هنری مردم بندرت  
برای سرگرمی محض بکار میرود. استفاده از  
صورتک یا عروسک یا مجسمه در نزد عامه  
همواره اجرای مراسمی بر طبق آداب و رسوم  
را به همراه دارد. شاید در گوشه و کنار میدان-  
های خلوت یا بر حاشیه کوچه‌ها - تا چند  
وقت پیش دیده بودیم که پرده‌داران شمایل-  
هائی و پرده‌هائی از نقاشی‌های عامیانه مربوط  
به صحرای کربلا و قتل و کشتار و بریده-  
شدن سر حسین بن علی علیه السلام و همراه-  
نش بدست اشقیاء- آویزان میکردند. بر این  
پرده‌ها انواع نقشهائی از تنور خولی و حمله  
حربله و نشستن پیکان بر گلولی علی اصغر یا  
داستان قصایی که کم‌فروشی کرده و ساطور  
برگرفته و از پشیمانی بر دستش زده بود  
و اماسی شفاعت کرده و شفایش داده بود و  
دستش را بر آرنج برگردانده بود - دیده میشد  
همه اینها شاید هنرنمایی تقالان و راویان آن  
حوادث برای سرگرم کردن مردم به ازای  
دریافت انعامی بود اما حتی در این مورد هم  
قصه‌ها و حماسه‌ها و نشان دادن تصاویر فقط  
سرگرمی نیستند بلکه هدف اصلی‌شان گرفتن  
نتیجه اخلاقی و شرح وقایع پندآمیز است.

نا آشنائی ناآشنایان به هنر مردمی بعلت  
عدم آگاهی‌شان از جهان بینی مردم و پایگاه  
هنر عامه در فرهنگ بشر - و فقدان بینش  
زیبائی شناسانه در آنها باعث عدم التفات به  
هنر مردم گردیده است چرا که آنان از رسم و سنت  
و آداب و عادات توده مردم آگاهی ندارند. بعنوان  
مثال هنرمندانی از اروپا که برای مطالعه  
هنر قومی به کشورهای قاره آفریقا یا بمیان  
سایر گروه‌های عاسی اروپائی سفر کرده بودند  
تحت تاثیر هنر رسمی و سبک‌ها و مکتب‌های  
قراردادی سعی کرده‌اند اشکال هنری این  
بومیان را فقط بصورت تجریدی توجیه کنند.  
اما خطا - خطای ناشی از عدم شناسائی متن  
فکری و اندیشه و پندار و باورهای عامه است  
به افسانه زیبائی که بومیان آفریقائی بر بوم  
نقاشی کشیده‌اند گوش فرا دهیم:

در آغاز آفرینش، آسمان در سطح زمین  
بود ولی مردم بی ملاحظه با او هر چه خواستند  
کردند و قدرش را ندانستند تا آنکه روزی  
زنی خانه‌دار بایک دسته‌هاون چشم آسمان را کور  
کرد. آسمان غضبناک خود را پس کشید و به  
افق‌ها پر کشید و به آسمان رفت.

در این داستان و به پندار عامه، اسطوره  
بر بوم نقاشی جان میگیرد. هیچوقت تصاویر  
و نقشهائی از خورشید را بر سر در بناهای  
قدیمی دیده‌اید و پنداشته‌اید که این خورشید  
خانم تا چه حد در ذهن توده مردم کارساز و  
برکت ده بوده است:

خورشید خانم آفتاب کن  
یه مشت برنج تو آب کن  
ما بچه‌های گرگیم  
از گشنگی بمردیم

شاید این پندارها، سرگرمی کود کانه‌ای  
تلقی شود. اما بروزگار گرسنگی بیاندیشید و

تأثیر مت‌گراں واستثمار کنندگان انسان را بنگرید. آنگاه ین نقش‌ها زبان باز میکنند و در پندار عامه جای خوش میسازند.

برای مردم عادی و عامی که به کشت و کار دل‌بسته است و کاشت و داشت و برداشت هدف زندگی اوست چشم دوختن به آسمان برای تمنای باران بزرگترین مشغله فکری او بشمار میرود. آب باران برای او مقدس است و برکت‌زا و اگر آسمان بخل وزرد، قحطی و خشکسالی در پیش خواهد بود. چرا که آسمان گاهی با همه کرامتش از ریزش باران دریغ میورزد و زمین تشنه و آماده بهره‌وری را به خشکی میکشاند. پس چاره‌ای باید اندیشید در بسیاری از سرزمین‌هایی که اقتصاد معیشتی مبتنی بر کشاورزی و دامپروری دارند، در پندار عامه زمین در حکم زنی است و آسمان بمنزله مرد. پس آنگاه که زمین بی‌بهره میشود و بارور نمیگردد باید این زمین را به عقد ازدواج آسمان درآورد. در این ایام عروسک یا مجسمه‌ای بعنوان زمین مادر میسازند و در مزرعه‌ای که از نبود آب بخشی افتاده است جمع می‌شوند. زیباترین لباسها را بر عروسک یا مجسمه می‌پوشانند و او را در خیال خود به حجله آسمان میفرستند و بعنوان شیربهاء و مهر و کاینش از آسمان باران طلب میکنند.

در سرزمین خراسان کولی قزک Kovli-qazak یا عروس باران عبارتست از عروسکی یا پیکره‌ای که بهنگام خشکسالی تهیه میشود کودکان و نوجوانان این پیکره را بدست گرفته و در کوچه و پس‌کوچه‌های روستا راه می‌افتند و در حالیکه میخوانند:

کولی قزک بارون کن  
 بارون بی پایون کن  
 گندم به زیر خاکه

از توشنگی (تشنگی) هلاکه

در خانه‌های مردم را میزنند و هدایائی میگیرند تا آتش نذری برای درخواست باران پخته شود آنگاه چشم انتظار ریزش باران میشوند. همچنین در بیرجند بهنگام کم‌بارانی پیکره‌ای بنام اتلو ( اتلو پیکره‌ایست و آدمکی است که در کشتزارها نصب میشود و بر آن پارچه سیاهرنگ کهنه‌ای میپوشانند تا پرندگان گمان برند کسی در کشتزار است و به کشتزار نزدیک نشوند ) میسازند و ترانه‌هایی در حق این آدمک میخوانند:

اتلو و متلو ... ای خدا، باران کن، باران آبشاران کن، تلوی ما تشنه شده، به کوه و و به پشته زفته، آب غدیر میخواهد، چمچه شیر میخواهد، گندم به زیر خاک است، از تشنگی هلاک است. ای خدا باران کن، باران آبشاران کن، چوپان پنیر میخواهد، نان فطیر می‌خواهد یارب‌بده تو باران، بحق شاه‌مردان. در سرزمین افریقا بهنگام بی‌بارانی، باران‌سازان بیاری مردم می‌شتابند و با حرکات سحرآمیز خود به طلب باران می‌پردازند و آسمان را بر سر رحم و غیرت میاورند. به چه سان؟ با رنگین کردن بدن خود بصورت آب باران در حال ریزش. با رنگهای مختلف نزول باران را مجسم میکنند و ریزش باران را بمردم وعده میدهند. در باورهای آنها ترسیم این خطوط و نقوش بر بدن باران‌سازان ریزش باران را سهلتر و سریعتر خواهد کرد. توده مردم در هر نقطه‌ای از جهان در پندار-شان بنحوی از هنرهای تجسمی برای توجیه افکار و عقاید خود استفاده میکنند. مردم ایتالیا و فرانسه هر ساله جشنی بنام جشن « تدفین کارناوال » بر پا میدارند. در این جشن انبوه مردم در خیابانها گرد می‌آیند

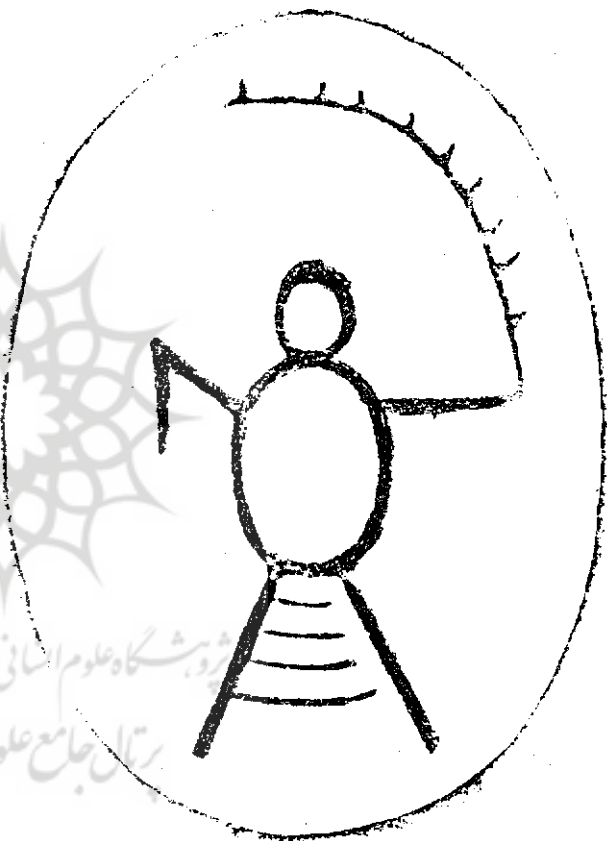
طبل بر می‌خیزد و پیکره میسوزد، سپس جشن شادی بخش آغاز میگردد. اگر از گورکنان و تماشاگران بپرسند که این کارناوال چیست خواهندگفت نمی‌دانیم مربوط به رسم کهنه- ایست. آری اینان هم مانند سایر مردم، مفهوم دیرین این مراسم را فراموش کرده‌اند. اما مفهوم اصلی مراسم تدفین پیکره کارناوال چنین است :

پیکره کارناوال نشانهٔ مرگ است. مرگ که در زمستان زمین را با کفن سپید می‌پوشاند. انسان عامی که از سرما و برودت زمستان ناراحت است و از قوانین طبیعی و از گردش فصول آگاه نیست، در جهان‌شناسی عامیانهٔ خود و در پندار و خیالش میخواهد با جادو یا معجزه زمستان را براند و زمین را بسه رستاخیز و بازآوردن بهار برانگیزد. پس زمستان را در قالب پیکره‌ای بخاک می‌سپارد و شادی میکند که از شر او رسته است.

مغرب زمین هنوز شاهد برخی دیگر از این کارناوال‌هاست. در گوشه‌ای از قارهٔ اروپا، عروسکی یا پیکره‌ای و مجسمه‌ای را که بمرگ موسوم است گروهی از پسران و دختران جوان از ده بیرون می‌برند، در حالی که تماشاگران به ناسزاگوئی یا سنگباران آن می‌پردازند سپس آن عروسک یا پیکره را به درختی می‌آویزند و میسوزانند، یا به جوی آب روان می‌اندازند یا در کشتزاری پارم پاره میکنند و تماشاگران بر سر دست یافتن به تکه‌های عروسک یا پیکره و مجسمه بر یکدیگر پیشی می‌جویند. غالباً باین عروسک پوشاک زنانه می‌پوشانند.

در گوشهٔ دیگری از مغرب زمین عروسکی یا پیکره‌ای را که نمایانگر مرگ و زمستان یا فسردگی طبیعت است، طی مراسمی آتش

و گورکنانی را که می‌خواهند پیکرهٔ کارناوال را بخاک بسپارند تماشا می‌کنند، گورکنان در خیابانها به آرامی گام بر میدارند و پیکرهٔ کارناوال را که ملبس به جامهٔ ژندهٔ رنگا- رنگی است با خود می‌برند. مردم از گورکنان میخواهند که پیکرهٔ کارناوال را بخاک بسپارند. گورکنان در حالیکه هر یک شیپوری

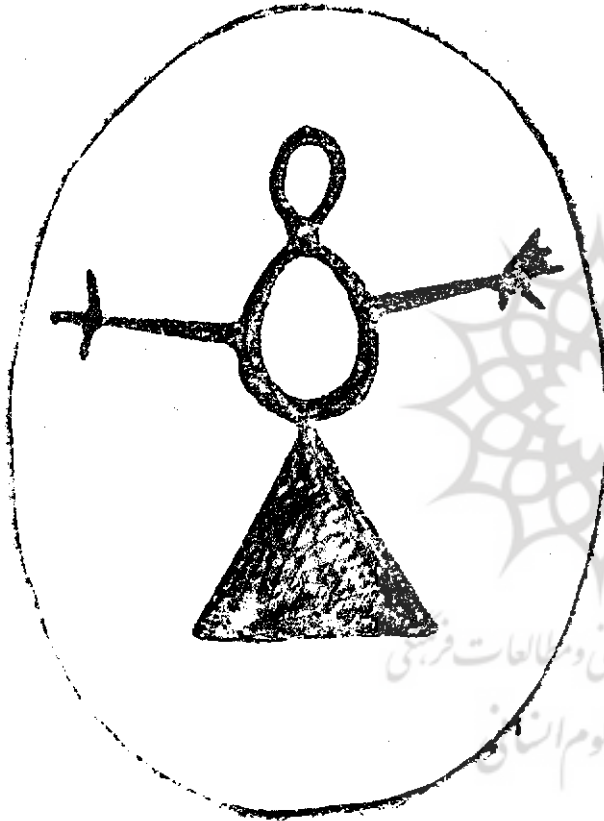


در دست دارند گاه‌گاه در خیابان می‌ایستند و در شیپورها میدهند و خاک سپاری پیکره کارناوال را برمردم نوید میدهند.

سرانجام گورکنان حامل پیکرهٔ کارناوال در میان جماعت تماشاگر به میدانی که در آنجا آتش افروخته‌اند می‌رسند. گورکنان پیکرهٔ کارناوال را در آتش می‌افکنند. غریو

و سحرگهان هنوز آفتاب نزده به خرمن‌گاه‌بر-  
می‌گشتند تا از عدم دستبرد به این دانه‌ها  
مطمئن شوند. گاهی زیباترین طرحها بروی  
این دج‌ها معرف ذوق و سلیقه روستائیان  
بشمار میرفت.

در برخی از کشورهای مغرب زمین از  
جمله انگلستان بهنگام برداشت محصول



پیکره‌ای یا عروسکی یا مجسمه‌ای می‌سازند  
و بر سر خوشه‌هایی از گندم دروشده می‌گذارند  
و زینتش میدهند و این پیکره را دور تا دور  
خرمن میگردانند و برگرد آن عروسک که  
به ملکه خرمن موسوم است رقص و پایکوبی  
میکنند و بعد از برداشت محصول آنرا در انبار  
غله روستا بر سکوتی میگذارند و تا فصل درو

بیزند و به هنگام سوختن آن چنین میخوانند:  
ما مرگ را از ده بیرون میکنیم  
تابستان و گرما را وارد ده میکنیم  
خوش آمدی تابستان عزیز  
ذرت سبز کوچولو.

و در جای دیگر عروسک به مزرعه برده  
میشود، بدست جمعیت لخت و پاره پاره  
میشود و هرکس میکوشد پری یا کاهی از  
بدن آن عروسک را بدست آورد. پرها را بخانه  
مبیرند و در اصطبل‌ها پنهان میکنند تا موالید  
احشام فزونی گیرد. عروسک نمادی میشود  
از گرسنگی‌ها و بیماریهای زمستانی که سپری  
شده است و با رسیدن بهار نعمت افزون میگردد  
و طبیعت بارور میگردد. در یوگسلاوی عروسکی  
از آخرین خوشه‌های گندم دروشده را تهیه  
میکنند و تا پایان درو و خرمن کوبی ویر-  
داشت محصول این عروسک را در خرمنگاه  
میگذارند تا حافظ خرمن‌ها باشد و سپس در  
انبارهای ذخیره غله می‌گذارند تا برکت ازین  
نرود.

در برخی از روستاهای سرزمین خود ما  
سابق بر این بهنگام برداشت محصول و  
آنزمان که دانه‌های گندم و جو و سایر  
حبوبات را در صحرا برای پاک کردن آماده  
میگردند تا شن‌ها و سنگ ریزه‌ها را جدا کنند  
روستائیان شبها ناچار از ترك خرمن میشدند.  
بمنظور حفظ و حراست این محصولات از دستبرد  
دزدان با مهری چوبین کوبه‌های گندم  
و جو و غیره را دج ( دژ ) میکردند باین نحو  
که روی صفحه‌ای چوبین طرح‌هایی از پرندگان  
یا حیوانات باشکال مختلف کنده کاری  
می نمودند و وقتی این مهر را بر روی دانه‌های  
حبوبات میزدند نشانی از این طرحها بروی  
آن دانه‌ها می افتاد و بدینطریق نشان میزدند

سال بعد محفوظش میدارند زیرا باور دارند که این پیکره آنها را تا سال آینده بر علیه نفوس بد جادوگران و بدنظران یا قحطی و خشکسالی محافظت خواهد کرد. در باور این روستائیان پاره پاره کردن و دور انداختن این عروسک قبل از ایام برداشت محصول در سال بعد - بد شگون بوده و بدبختی برایشان همراه خواهد داشت.



در برخی دیگر از نقاط اروپا سفید کردن دیوارهای انبار غله و ترسیم طرحهایی از مراسم دانه پاشی و درو برداشت محصول و بیان قحطیها و بی بارانیها امری رایج بوده و نقاشیهای دیواره انبار غلهها طبیعت مجسمی بود که بر بوم دیوار انبارهای غله جان میگرفت.

در موراوی (چکوسلواکی) به نشانه پایان زمستان آدمکی به نام «اسمارتکا» یعنی مرگ میساختند و یکشنبه آخر ایام پرهیز مسیحیان آنها در رودخانه غرق میکردند و گاهی صورتک و نقابی بنام مرگ میساختند و یکی از روستائیان آن صورتک را بر صورت میزد و مردن زمستان را نمایش میداد. در گوشه و کنار سرزمین ایران نیز هنوز تجسم هنرهای عامه در باورهای مردم بچشم میخورد. لرها به نشانه دفع چشم بد و قوای بد کار از محوطه سیاه چادرها با خمیر بر روی این سیاه چادرها تصاویر و اشکال مختلف میکشند. پدیدههای وهمی نظیر آل (که جگر زانو را میبرد و بی حالش میسازد و بمرگش میکشاند) و غول (که زبان به انسان میرساند و موجب هول و هراسش میشود) و دوالپا (موجودی است افسانهای و خیالی که پاهای دراز و باریک و نرم و چهره ای انسانی دارد. این آفریده خیالی در جنگل و بیابان و در کنار رودخانهها (در افسانهها بیشتر در جزیرهها) زندگی میکند و با زانو بزمین میخزد و پاها را می کشد و راه میرود. چنانچه با آدمیزادهای روبرو شود خود را چلاق و افلیج نشان میدهد و درخواست کمک و یاری می نماید باین حيله بر پشت آدمیزاد سوار میشود تا او را از رودخانه بگذراند و یا از جنگل و بیابان بخانه برساند. هنگامی که آدمیزادهای را فریفت و بر کولش جهید و نشست پاهایش را چندین دور برگرد کند و شکم او می پیچد و تاگاه مرگ از او جدا نمیشود و اگر آدمیزاده بر خلاف میل او رفتار کند کمر او را با پا و گردن او را با دست چنان می فشارد تا خفه شود و بمیرد) نیز بشکل مجسم در تصاویر خیالی نمایانده میشود.

عده‌ای از مسلمانان عامی بمناسبت دفع بیماری ازخانه و شفای بیماران، گاهی «آش ابودردا» می‌پزند و ظاهراً چنین می‌پندارند که ابودردا ( ابودردا یا ابوالدرداء یکی از صحابه حضرت رسول صلی الله و علیه وآله و مردی حکیم و بسیار عاقل و دانشمند بوده که بسال ۳۹ هجری قمری فوت کرده است بطوریکه در تواریخ نقل کرده‌اند وی از جمله جمع-کنندگان آیات قرآن بوده و در همه غزوات شرکت داشته است) که یکی از صحابه پیغمبر اسلام بوده و در دوران عمر خود همیشه مریض وعلیل بوده است و از جهت مشابهت یا قرابتی که این اسم با کلمه درد فارسی دارد عوام برای دفع بیماری از خانه و شفای بیمار خویش آشی بنام آش ابودردا می‌پزند و و بین فقرا تقسیم میکنند. این آش روز چهار-شنبه آخر صفر پخته میشود.

خراسانیها ضمن پختن آش از خمیری که برای رشته تهیه شده است دو عروسک یکی بشکل مرد و دیگری بشکل زن میسازند و شکم آنها را از آجیل یا بنشن پر میکنند و نام عروسکی را که بشکل مرد ساخته شده ابودردا و نام عروسک دیگر را زن ابودردا می‌گذارند سپس مواد پخت آش را در دیگ می‌ریزند و عروسکها را نیز با ملایمت و آرامی در دیگ می‌اندازند تا خوب پیزد. در این موقع دورکعت نماز حاجت در پای دیگ می‌خوانند و از زنان دیگر نیز هرکس مرادی داشته باشد پای دیگ می‌آید و آش را بهم می‌زند. پس از آنکه آش پخت و برای خوردن آماده شد عروسکها را از دیگ بیرون میکشند و هریک را در کاسه سفالینی قرار میدهند. سپس عروسکها را با کاسه به آب روان می‌سپارند و میگویند: « درد و بلای

خانه را سردادم به آب روان» پس از آن آش را بین فقرا تقسیم میکنند.

نظیر چنین مراسمی در شیراز و سروستان و داراب نیز اجراء میگردد.

یکی دیگر از آداب و رسوم جالب رایج در گوشه و کنار ایران، رسم خویشاوندی خواندگی از طریق برادر خواندگی و خواهر خواندگی است. توده مردم معتقدند که چون روز عید غدیر خم روزی است که پیغمبر اسلام حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را به برادر خواندگی خویش برگزید و در غدیر خم به همه سفارش کرد که غریبه‌ای را بعنوان برادر خوانده خویش برگزینند تا پیوند دوستی و رابطه تعاون و همکاری برقرار گردد. در چنین روزی برخی از هموطنان ما، بحق شاه خبیرگیر و بنام حضرت علی امیر مؤمنان صیغه برادر خواندگی یا خواهر خواندگی می‌خوانند و باور دارند که کسانی که خواهر خوانده یا برادر خوانده همدیگر میشوند از برادر و خواهر حقیقی هم بیکدیگر نزدیکترند و در روز رستاخیز بیدرتنگ همدیگر را خواهند شناخت در صورتیکه شناسائی خویشان نزدیک در آن روز مقدور نیست.

سابق بر این وقتی دو زن میخواستند خواهر خوانده هم بشوند بدون آنکه همدیگر را دقیقاً بشناسند و فقط از خصوصیات اخلاقی همدیگر اطلاعی داشتند، زن محترمی که هر دو باو اطمینان داشتند و در اصطلاح زنان « پاسبز » نامیده میشد، مجسمه‌ای از موم میساخت و آنرا در وسط یک سینی پر از شیرینی قرار میداد. یکی از دو نفر زن که میخواست با دیگری خواهر خوانده شود این سینی را برای او می‌فرستاد.

اگر آن زن چادر سیاهی بروی مجسمه مومی و بر سر آن می‌انداخت علامت این بود



و معلوم میشد که حاضر نیست خواهرخوانده او بشود. اما اگر به گردن مجسمه موسی گردنبندی آویزان میکرد و چادری رنگین بر سر آن می انداخت و به حامل سینی انعام میداد علامت موافقت برای خواهر خواندگی و جاری گشتن صیغه خواهرخواندگی بود. خراسانیها سابق بر این رسمی داشتند. یک روز پیش از عروسی جهاز عروس را برای حمل بخانه داماد آماده میکردند و یک عروسک لای رختهای عروس می گذاشتند تا داماد زن دیگری نگیرد و عروس، هوسرش نیاید. بعقیده آنها این عروسک جای هوو را میگرفت.



آنچه که باجمال گفتم مختصری بود از پایگاه هنرهای تجسمی در باورهای عامه یا نقش این هنرها در پندارها و معتقدات عامه مردم. مردمی که به هنر از بابت پیام رسانیش دل سپردگی دارند. مردمی که با این هنرها « زندگی » میکنند.

هنر عامه امروز برای اثبات خود و اثبات حقانیت خود مبارزه میکند. تنها پیامی که هنرمندان برخاسته از متن مردم برای ما دارند جلب توجه به معنای عمیق آثار است که بدست این هنرمندان مردمی بوجود آمده است و از گذشتگان بامانت بما رسیده است البته با تفاهم و با نگاهی تازه.

این آثار هنری چون کلامی خاموش با ما سخن میگویند. شاید هنرمندان جوان امروز باین کلام خاموش دل بسپارند. این سخنان و پیامهای رمزآمیز را گوش دهند. بگوش جان بشنوند. بچشم سر ببینند و بچشم دل بنگرند و این آثار هنری بدست خبره و ماهر این هنرمندان احیاء شوند. و پالایش یابد و آن

خاسته از قلب مردم بوسه زینم پاسشان را  
نگه داریم ویا قدردانی چشمان خسته شان را  
پرنور سازیم.  
امیدواریم که چنان شود.

لعابه‌های خرافی‌ای را که بر آن نشسته است بزدایند  
تا هنر اصیل مردمی که برخاسته از فطرت خدایی  
اوست بهتر چهره بنمایاند.

آوخ که هنر عامه - در کشورهای سنتی  
چه سان بیازی گرفته میشود. عامه اذن  
ساختن آثار هنری مطابق فکر و اندیشه و جهان-  
بینی خود را نمی‌یابند و اگر هم اجازه بوجود  
آوردن و خلق این آثار را داشته باشند اقبال  
و توجهی بدان نمیشود.

گنجینه هنر عامه اندک اندک طی هزاران  
سال تا به امروز بدست ما رسیده است. هنوز  
میتوان از گوشه انزوا بیرونش کشید. هنوز  
میتوان پاسداران هنرهای عامیانه را دلگرم  
کرد. قدرشان را بدانیم کارشان را ارج و  
حرمت بگذاریم. آثارشان را بدیده احترام  
بنگریم و با ناسپاسی دل‌های نازکتر از پرده  
حریرشان را بدرد نیاوریم. آنها را ویتان حدیث  
پره اجرای زندگی گذشتگان هستند. امید تداوم  
حیات هنری را در دل‌های ظریف تراز شیشه‌شان  
استوار کنیم. صدای چکش آهنگران بازار  
آهنگران را از صدا نیاندازیم و کوره‌هایشان را  
از دمیدن بازن‌داریم که با نظاره هر رنگ‌سرخ  
مجسم در ظروف پلاستیکی خونابه‌ای از  
چشمان این هنروران مردمی می‌چکد.

چرخ موزون سفالگران هزار نقش زده بر  
سفالها را از چرخش نیاندازیم که صدها  
خاطره بر کوزه‌ای یا کاسه‌ای به نقش از  
خویشتن بیادگار میگذارند. در زخمه‌های تار  
«عاشیق‌ها» این نوازندگان سرگردان هزاران  
حدیث به نهفته است. اهل دل باشیم و  
اهل معنی و جان خستگی برای این اهل دل  
بهمراه نیاوریم و بگوش جان به نغمه‌هایشان  
گوش دهیم. بر دست‌های این هنرمندان بر-

